

نقد نظریه تناسخ و استدلالهای شهرزوری بر اثبات آن بر اساس مبانی ابن سینا (با تأکید بر وجه تاریخی آن)

محمود صیدی*

چکیده

نظریه تناسخ ارواح یکی از قدیمیترین دیدگاههایی است که در طول تاریخ فکر بشری، برای تبیین کیفیت پاداش یا عقاب انسانها و چگونگی جاودانگی روح انسانی مطرح شده است. شهرزوری از بزرگترین حکمای اشراقی است که نظریه‌ی منسجم درباب اثبات تناسخ صعودی و نزولی مطرح نموده است. او نخست به نقادی استدلالهای ابن سینا در ابطال نظریه تناسخ پرداخته و در ادامه، دلالی بر اثبات این نظریه اقامه میکند. در پژوهش حاضر اثبات میگردید که انتقادات شهرزوری به براهین ابن سینا صحیح نیست، زیرا با قابلیت داشتن بدن، عقل فعال، نفس را به بدن افاضه مینماید و برای معطل نماندن نفس از انجام افعال، باید تقارن زمانی و تساوی در تعداد میان بدن قبلی و جدید نفس موجود باشد. استدلالهای شهرزوری نیز در اثبات نظریه تناسخ، دچار کاستید، زیرا محذور اجتماع دو نفس در یک بدن، و مقارن نبودن و تساوی نداشتن بدن قبلی نفس با بدن بعدی او، همچنان پابرجاست.

۱۱۵

کلیدواژگان: تناسخ، روح، شهرزوری، ابن سینا، قوه خیال، نفس ناطقه.

* * *

* دانشیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران؛ m.saidiy@shahed.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۹/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۲۵ نوع مقاله: پژوهشی



DOR: 20.1001.1.20089589.1402.14.2.5.7

سال ۱۴، شماره ۲
پاییز ۱۴۰۲
صفحات ۱۲۸-۱۱۵

مقدمه و تاریخچه بحث

مسئله پاداش و عقاب انسانها و اینکه هر کسی مطابق اعمالی که در دنیا انجام داده، نتیجه اعمالش را میبیند، از جمله موضوعاتی است که از دیرباز ذهن انسانها را بخود مشغول داشته است. انسانها فطرتاً به جزاء یا عقاب معتقدند و آن را از ضروریات نظام هستی میدانند. مثلاً فردی که به انسانهای زیادی ظلم نموده، انسانهای بیگناه بسیاری را به قتل رسانده، اموال بینوایان را غارت نموده و... باید متناسب با اعمال خود کیفر ببیند. همچنین فردی که در طول حیات خویش، زندگی زاهدانه‌یی داشته، در مقابل ظلم و ستم جنگیده و... میبایست پاداش اعمال خویش را دریافت نماید.

مسئله جاودانگی روح و نفس ناطقه نیز از جمله مسائل مهم در اذهان انسانها بوده و در میان مسائل فلسفی، قدمتی بدرازی خود فلسفه دارد. بدلیل جاویدان بودن روح، مسئله سرنوشت روح بعد از مرگ و چگونگی پاداش دیدن یا مشمول عقاب شدن آن، جایگاهی خاص دارد. با مرگ، بدن انسانی، بدلیل مادی بودن، از بین میرود و فانی میشود. از این حیث، مسئله چگونگی جزاء و پاداش اهمیت بسیاری پیدا میکند.

یکی از راهکارهای فلسفی که برای پاسخ به مسائل فوق، یعنی پاداش و عقاب و جاودانگی روح مطرح شده، اعتقاد به تناسخ ارواح است که از گذشته‌های بسیار دور در میان اندیشمندان، بشکل جدی مطرح بوده است. معمولاً اعتقاد به تناسخ ارواح به فیثاغورث نسبت داده میشود، اما شاید نتوان اصل و منشأ این اصل فلسفی را دقیقاً معین نمود (بریه، ۱۳۹۹: ۶۳)؛ بویژه اینکه این اعتقاد در میان برخی از ادیان، مانند بودایی و هندو نیز رواج داشته و دارد.

از دیدگاه افلاطون، ارواح انسانهای ناپاک، بعد از مرگ سرگردان شده و سرانجام در ابدان جانوران مختلف جای میگیرند؛ بعضی در بدن کرکسها و گرگها و بازها، و عده‌یی دیگر به کالبد جانورانی بهتر مانند مورچگان و زنبورهای عسل میروند (افلاطون، ۱۳۹۸: ۴۸۳/۱).

بنظر میرسد ارسطو نخستین منتقد جدی نظریه تناسخ باشد. از دیدگاه او، باور انتقال ارواح انسانی به بدنهای حیوانی، مانند اینست که کسی اعتقاد داشته باشد، نجار بصورت فلوت تجسم یابد (امری غیرمعقول و غیرمنطقی). از نظر او انسانهایی که به مرتبه عقل بالفعل رسیده‌اند، بدون نیاز به بدن و قوای جسمانی، به حیات خویش ادامه میدهند (Ross, 1995: p. 139).



از دیدگاه فلوطین، نفوسی که گرفتار رذالت‌های بدنی شده و شیرینند، در زمانهایی دراز، با انتقال به بدنهای حیوانی گرفتار درد و رنج میشوند، اما نفوسی که عمل‌کننده به خیرات بوده‌اند، از این عالم عروج نموده، به وطن اصلی خویش باز میگردند (بدوی، ۱۴۱۳: ۳۵).

فلاسفه مشاء در عالم اسلام و در رأس آنان ابن‌سینا، منتقد جدی نظریه تناسخ هستند. ابن‌سینا برهانی مستحکم در ابطال تناسخ اقامه کرده که طی آن، اعتقاد به تناسخ منجر به تعلق یافتن دو نفس به یک بدن میشود. استدلال او چنین است: با قابلیت داشتن بدن، نفس ناطقه از سوی عقل فعال به بدن افاضه میگردد، اگر نفس تناسخ شده‌ی نیز به آن تعلق گیرد، دو نفس در یک بدن اجتماع خواهند نمود (ابن‌سینا، ۱۳۶۳: ۱۰۹-۱۰۸).

سهروردی در حکمت اشراق، مدعی احیای نظریات فلاسفه بزرگ قدیم است و ریشه قواعد و مبانی حکمت اشراقی را در افکار حکمای بزرگ باستان میداند. یکی از این موارد، بحث تناسخ ارواح است که به‌اجمال در آثار سهروردی بیان شده است (سهروردی، ۱۳۷۵: ۲/ ۲۲۱)، ولی شارح بزرگ حکمت اشراقی، شمس‌الدین محمد شهرزوری، براهینی مفصل در اثبات آن اقامه کرده و سعی نموده تناسخ را بصورت نظریه منسجم فلسفی بیان نماید.

شهرزوری و مسئله تناسخ

شهرزوری معتقد است حکمای باستان که دارای کشف و شهود بوده‌اند - مانند هرمس، فیثاغورث، سقراط، افلاطون و... - به تناسخ و انتقال نفوس انسانی واصل نشده به عالم نور، در ابدان حیوانی متناسب با اخلاق و ملکات رذیله مکتسبه، باور داشته‌اند، انبیای الهی نیز به تناسخ اعتقاد داشته و آن را تبلیغ و آموزش میداده‌اند (شهرزوری، ۱۳۷۲: ۵۲۱). با وجود این، حکمای بزرگ، مانند افلاطون معتقدند نفوسی که به مرتبه تجرد رسیده‌اند، به عالم عقول و نور محض واصل میگردند (همان: ۳۷۲) و بهمین دلیل، مضمول تناسخ نمیشوند.

۱۱۷

شهرزوری در میان اقسام و انواع تناسخ، به انتقال نفوس ناطقه انسانی بعد از مرگ به حیوانات (متناسب با ملکات و اخلاقیات وی) و تردد در ابدان حیوانی تا خلاصی کامل از رذائل، باور دارد. از نظر او، معادل هر یک از انواع اخلاق و ملکات رذیله، نوعی از انواع حیوانات وجود دارد که قابل حصر نیست (همان: ۵۲۳). شهرزوری انتقال نفوس ناطقه انسانی به جمادات و نباتات را در کتاب رسائل الشجرة الالهية فی علوم الحقایق الربانیة

محمود صیدی؛ نقد نظریه تناسخ و استدلالهای شهرزوری بر اثبات آن بر اساس مبانی ابن‌سینا ...



صحیح نمیداند (همو، ۱۳۸۳: ۳/ ۵۷۷). با وجود این، در شرح حکمة الاشراق، به جواز چنین امری تصریح کرده است (همو، ۱۳۷۲: ۵۲۷). از این جهت، نظریات وی در این حوزه، دچار نوعی تناقض درونی است. در ادامه خواهد آمد که برخی از استدلالهای شهرزوری اثبات کننده تناسخ صعودی هستند و برخی نیز تناسخ نزولی را اثبات مینمایند. از اینرو، شهرزوری به هر دو نوع تناسخ صعودی و نزولی باور دارد. بنظر میرسد در میان فلاسفه بزرگ مسلمان، کسی مانند شهرزوری به تبیین برهانی و اثبات استدلالی نظریه تناسخ نپرداخته، و از اینرو نظریه او در این زمینه، ابداعی است.

دغدغه اصلی شهرزوری در باور داشتن به نظریه تناسخ، تبیین برهانی نظریات فلاسفه بزرگ یونان، بویژه افلاطون، و تفسیر برهانی از برخی بیانات شرعی و آیات قرآنی است که ظاهراً در مورد تناسخ ارواح است.^۱

در هر حال، پژوهش حاضر نخست به نقد اشکالات شهرزوری بر براهین ابن سینا در ابطال نظریه تناسخ میپردازد و سپس استدلالهای او در اثبات تناسخ در دو سیر صعودی و نزولی، را مورد بررسی و نقادی قرار میدهد.

نقادی استدلالهای ابن سینا در ابطال نظریه تناسخ

ابن سینا در مجموع، دو استدلال بر ابطال نظریه تناسخ اقامه کرده است که شهرزوری چند انتقاد به هر یک از آنها وارد میدانند. متذکر میگردد که براهین ابن سینا بر ابطال تناسخ نزولی و صعودی، هر دو، اقامه شده است و در ادامه خواهد آمد که در مقابل، شهرزوری به تناسخ صعودی و نزولی هر دو باور دارد.

برهان اول

نفوس ناطقه انسانی حادثند نه قدیم. با استعداد یافتن مزاج جسمانی، عقل فعال نفس ناطقه را به بدن افاضه میکند. اگر نفس ناطقه تناسخ شده‌یی نیز به آن بدن تعلق گیرد، در یک بدن دو نفس ناطقه اجتماع مینمایند، درحالیکه هر فرد انسانی یک نفس ناطقه دارد، نه دو نفس. بیجان دیگر، هر فردی یک هویت شخصی دارد نه دو هویت متمایز (ابن سینا، ۲۰۰۷: ۱۰۶).

اشکال و انتقاد شهرزوری به این استدلال چنین است: استعدادهای بدنی برای دریافت و تعلق نفس ناطقه به آن، بسیار متفاوتند، بگونه‌یی که برخی از استعدادهای جسمانی،

مانند بدن حیوانات، متناسب با افاضه شدن نفس ناطقه به آن، از سوی عقل فعال نیستند. در این صورت، نفس تناسخ شده به آن بدن تعلق میگیرد و بدلیل عدم استعداد و قابلیت نداشتن بدن، عقل فعال نفس ناطقه را به آن افاضه نمینماید. در نتیجه، دو نفس ناطقه در یک بدن اجتماع پیدا نمیکنند و تناسخ، یعنی تعلق دوباره نفس به یک بدن نیز اتفاق می‌افتد (شهرزوری، ۱۳۸۳: ۳ / ۵۴۹).

نقد: اگر بدن حیوانات قابلیت افاضه نفس ناطقه به آنها از سوی عقل فعال را نداشته باشد، قابلیت تعلق نفس حیوانی متناسب (یعنی نفس مجرد خیالی) را دارد. شهرزوری حیوانات را دارای مرتبه تجرد خیالی میداند (همان: ۵۷۰). از این حیث، بدن آن حیوانات استعداد افاضه نفس خیالی متناسب، از سوی عقل فعال را دارد. اگر نفس تناسخ شده‌ی نیز به بدن حیوان مذکور تعلق گیرد، دو نفس در یک بدن حیوانی اجتماع مینمایند و محذور بیان شده در برهان ابن‌سینا، بار دیگر مطرح میگردد. در صورتی که بدن حیوانی قابلیت افاضه شدن نفس ناطقه به آن از سوی عقل فعال را نداشته باشد، قابلیت تعلق نفس تناسخ شده انسانی را نیز نخواهد داشت، زیرا از حیث فلسفی، هیچ تفاوتی میان این دو گونه تعلق، نیست. پذیرش قابلیت یک بدن برای تعلق نفس تناسخ شده به آن، مستلزم امکان افاضه نفس جدید از سوی عقل فعال به او نیز هست. در نتیجه، دو نفس در یک بدن اجتماع مینماید و محذور مورد نظر ابن‌سینا در برهان مذکور، بار دیگر مطرح میگردد.

برهان دوم

در صورتی که تناسخ صحیح بوده و واقع گردد، نفوسی که از ابدان قطع تعلق می‌یابند، یا در یک زمانی به هیچ بدنی تعلق ندارند و نفس بدون بدنند، یا اینکه همواره متعلق به یک بدن هستند. در صورت نخست، یعنی تعلق نداشتن نفس ناطقه به بدن در یک زمانی، نفس ناطقه افعال خویش را انجام نداده و فعلی هم نخواهد داشت. زیرا نفس ناطقه افعال خویش را بواسطه بدن انجام میدهد، و در صورت نداشتن بدن، فعلی نیز نخواهد داشت، درحالی‌که هر موجودی، افعال خاص خویش را انجام میدهد و بر اساس قاعده «لا معطل فی الوجود»، فعل نداشتن موجودی امکان ندارد. طبق فرض دوم، یعنی تعلق همیشگی نفس ناطقه به یک بدن، باید تعداد نفوسی که می‌میرند با تعداد نفوسی که بوجود می‌آیند، مساوی باشد تا قطع تعلق از بدن انسان یا حیوان، همزمان با تعلق یافتن



به بدن انسان یا حیوانی دیگر باشد؛ حال آنکه در موارد بلایای عمومی مانند سیل، جنگ یا زلزله، که انسانهای بسیاری هلاک میشوند - تساوی میان نفوس بوجود آمده با نفوسی که از بین میروند، امکان ندارد (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۳/۳۵۶)، زیرا ممکن است در همان زمان، حیوانات بسیاری از انواع گوناگون متولد شوند؛ یا اینکه ممکن است حیوانات بسیاری در یک زمان هلاکت شوند، ولی به آن اندازه، انسان نمیرد. مضافاً اینکه زاد و ولد حیوانات در مواردی، بسیار بیشتر از زاد و ولد انسان است و بهمین دلیل، تعداد آنها چندین برابر انسان فوت شده در آن زمان، می‌گردد.

شهرزوری چند انتقاد به این استدلال وارد میداند:

۱. انسان بدلیل محدود بودن، اطلاع چندانی از برخی امور عالم و حوادث آن ندارد؛ اتفاقاتی که در عالم روی میدهد، طبق عنایت ازلی خداوند (علم‌عنایی) است که بسیاری از آن، بر انسان مخفی و پوشیده است. از این حیث، ممکن است مرگ فرد انسانی مقارن زمانی و مساوی در تعداد بوجود آمدن حیوانی باشد، ولی انسان اطلاعی از آن نداشته باشد. همانگونه که زیان مادی دیدن یک شخص مساوی با سود بردن فردی دیگر است، بگونه‌یی که مال و سرمایه معطل نمی‌ماند، فوت انسانی نیز مقارن و مساوی بوجود آمدن حیوانی دیگر است، بگونه‌یی که نفس ناطقه میان آنها معطل باقی نمی‌ماند (شهرزوری، ۱۳۸۳: ۲/۵۵۴-۵۵۵). انسان اطلاعی از جزئیات چنین وقایعی ندارد.

نقد: تعداد انواع و افراد حیوانی، نامتناهی است، بهمین دلیل، بسیار بیشتر از نوع و افراد انسانی هستند. در صورت پذیرش نظریه تناسخ، باید مرگ انسانی دقیقاً با متولد شدن حیوان متناسب با اخلاق و ملکات رذیله آن انسان، تقارن زمانی داشته باشد؛ مثلاً فوت انسانی حریص، میبایست دقیقاً مقارن متولد شدن یک مورچه باشد، حال آنکه ممکن است فوت انسانی با ویژگی مذکور، بیشتر از متولد شدن مورچه یا کمتر از آن باشد. مثلاً ممکن است یک انسان حریص در نقطه‌یی از کره زمین فوت نماید، ولی هزاران مورچه در نقطه‌یی دیگر متولد شوند. یا اینکه ممکن است در زمانی انسانی حریص فوت نکند، ولی مورچه‌های بسیاری متولد شوند. دلیل تفصیلی چنین رویدادهایی در محدوده علم محدود بشری نیست. ولی باور به نظریه تناسخ، از یکسو، و قاعده عقلی معطل‌نماندن نفوس و فعل نداشتن آن بدون بدن، مستلزم اثبات چنین تقارن و تساوی‌یی است، درحالیکه اثبات آن ممکن نیست و شواهد حسی بسیاری بر خلاف آن وجود دارد. با صرف

۱۲۰



احتمال تساوی تعدادی و تقارن زمانی که در اشکال شهرزوری بیان شده، نمیتوان نظریه فلسفی تناسخ ارواح را اثبات نمود.

مثال شهرزوری در مورد سرمایه و تعلق آن به اشخاص مختلف، در فرض سود بردن یکی و زیان دیدن فردی دیگر، وجوه تفاوت زیادی با تعلق نفس به بدن دارد، زیرا تعلق نفس به بدن تدبیری بوده و افعال خویش را بواسطه بدن و قوای بدنی انجام میدهد، حال آنکه انسان چنین تعلقی به اموال خویش ندارد. بیان دیگر، تعلق نفس ناطقه به بدن، ذاتی است، ولی تعلق انسان به اموال خویش، اعتباری.

۲. قائلین به نظریه تناسخ معتقدند نفوس برخی از حیوانات به انسان منتقل میشود، نه نفوس همه آنها زیرا نفوس در طول زمانی دراز، در تردد و انتقال میان حیوانات هستند تا اینکه صلاحیت تعلق به بدن انسانی را پیدا کنند. اینکه نفس کدام حیوان یا انسان، به بدن انسان یا حیوانی دیگری تعلق میگیرد و چه اندازه چنین تعلقی بطول می‌انجامد، انسان اطلاعی از آن ندارد (همانجا)، زیرا انسان به تمام جزئیات عالم وجود احاطه وجودی ندارد.

نقد: اینکه نفس تناسخ شده، از چه حیواناتی یا انسانهایی ممکن است به بدن انسانی یا حیوانی دیگر تعلق گیرد، در آثار شهرزوری تبیین نشده است. هر چند بتعبیر شهرزوری، انسان به جزئیات آن علم ندارد، ولی تبیین کلیات آن، موضوع بحث فلسفی معتقدان به نظریه تناسخ است که بدلیل مدعی شدن وقوع تناسخ، باید آن را اثبات نمایند. در هر حالت، نظریه شهرزوری از این حیث دارای ابهام و اشکال است. با فرض پذیرش روی دادن تناسخ و انتقال نفوس برخی از حیوانات به انسانها و بالعکس، یعنی تعلق نفوس انسانی به ابدان برخی از حیوانات، باز هم باید تقارن زمانی و تساوی عددی میان بدن قبلی نفس با بدن جدید او برقرار باشد. در غیر این صورت، نفس مدتی بدون فعل، و معطل میماند. بیان دیگر، اینکه انتقالات نفوس در میان ابدان انسانی یا حیوانی، در چه بازده زمانی اتفاق افتد، ارتباطی به محذور بیان شده در برهان ابن سینا ندارد، زیرا نفس ناطقه افعال خویش را بواسطه بدن انجام میدهد. بدن نداشتن و از اینرو بدون افعال ماندن نفس، اثبات کننده نادرستی نظریه تناسخ است.

استدلالات شهرزوری بر اثبات تناسخ نزولی

شهرزوری چند استدلال بر اثبات تناسخ نزولی اقامه کرده است:

۱۲۱



استدلال نخست: انسانهای بسیاری در طول زندگی خویش در عالم ماده و ظلمت، به فعلیت و کمال نمیرسند. در این هنگام، آنان دارای ملکات متضاد با سعادت حقیقی مانند جهل مرکب و رذائل اخلاقی- گشته‌اند. بهمین دلیل، با قطع تعلق از بدن، باید به ابدانی دیگر تعلق گیرند، تا اینکه به فعلیت و کمال رسیده و دارای فضایل اخلاقی گردند. در این حالت، این‌گونه نفوس، نیازی شدیدتر به تعلق به بدن نسبت به حالت اولیه بالقوه بودن دارند، زیرا متصف به ملکات متضاد با سعادت و کمال حقیقی شده‌اند. نتیجه اینکه، نفوس انسانی بسیاری با قطع تعلق یافتن از بدن انسانی، به بدن حیوانی دیگر که متناسب با اخلاق و ملکات کسب شده اوست، منتقل میشوند تا اینکه با طی مراتب مختلف حیوانی، برای وصول به کمال، به بدن انسانی منتقل گردد (همان: ۵۶۸).

نقد: این استدلال از جهاتی قابل نقد است:

الف) براساس این استدلال، نفوس انسانهای مبتلا به ملکات متضاد با سعادت حقیقی، بعد از مرگ به بدن حیوانی متناسب با اخلاق قبیح و رذائل اخلاقی خویش تعلق میگیرد. از سوی دیگر، با فرض قابلیت و استعداد داشتن بدن حیوان مذکور، نفس دیگری نیز از سوی عقل فعال به آن افزوده میگردد. در نتیجه، یک بدن دو نفس خواهد داشت که با وحدت و تشخص نفس ناطقه منافات و تناقض دارد.

ب) اخلاق و ملکات نفسانی موجود در انسانها و حیوانات، دارای مراتب نامتناهی است. مثلاً انسانهایی که ملکه حریص بودن یا شهوت بر آنان غلبه دارد، یکسان نبوده و مراتبی بسیار دارند. از سوی دیگر، در فرض وجود ملکه حرص در مورچه‌ها و شهوت در خوکها، چنین ملکه‌یی در افراد زیاد این جانوران یکسان نیست. بنابراین پرسش اینست که نفس کدام انسان حریص یا شهوت‌پرست، به بدن کدام مورچه یا خوک، تعلق بگیرد؟ فرض وجود انطباق کامل ملکات اخلاقی در این زمینه امری بعید است و امکان وقوعی ندارد. افزون بر آن، باید مرگ انسان حریص یا شهوت‌پرست، دقیقاً همزمان و از نظر تعدادی، مساوی با مرگ مورچه یا خوک باشد، تا نفس انسانی مدت زمانی را معطل و بدون فعل نماند؛ فرضی که وقوع آن بسیار بعید است. مثلاً در زمان مرگ انسانی حریص، ممکن است با ویران شدن دیواری یا آتش‌سوزی کوچکی، هزاران مورچه بمیرد. یا اینکه بدلیلی، مانند بیماری، هزاران انسان فوت نماید ولی چنین اتفاقی در جامعه مورچه‌ها نیفتد.

استدلال دوم: نفوس افراد شقاوت‌مند، ممکن است هنگام خواب یا بیداری، در مواقعی که تعلق نفس ناطقه به بدن کم میشود، به عوالم عالیّه وجود متصل شده و برخی

از امور غیبی را مشاهده و ادراک نمایند. همچنین ممکن است اموری را در حالت مذکور مشاهده و ادراک کنند که از ادراک آن لذت بسیاری ببرند یا اینکه دردآور و وحشت‌انگیز باشد. دلیل این امور نیز اتصال نفوس ناطقه افراد شقاوتمند به مبادی عالی وجود، مانند عالم مثال و عقول مجرد است. هنگامی که نفوس ناطقه این افراد حین تعلق به بدن جسمانی، امکان اتصال به عالم عقول مجرد را دارد، بطریق اولی، با قطع تعلق از بدن مادی، امکان اتصال بهتر و شدیدتر به عوالم مجرد از ماده را خواهد داشت و در نتیجه، مانند سعادت‌مندان به سعادت ابدی نایل می‌گردد، حال آنکه وصول افراد شقی به سعادت ابدی صحیح نیست و با آموزه‌های انبیا (علیهم‌السلام) و براهین عقلانی در تناقض است. بنابراین، تنها راه‌حل ممکن برای گرفتاری در عذاب و چشیدن نتیجه اعمال، آنست که نفوس اینگونه افراد به بدن حیوانات متناسب با اخلاق رذیله و ملکات خویش بازگردد و نتیجه اعمال خویش را ببینند (همان: ۵۶۸-۵۶۹).

نقد: بنظر میرسد انتقاداتی چند به این استدلال وارد است:

الف) طبق این استدلال، تنها راهکار ممکن برای دچار عذاب شدن افراد شقاوتمند، تعلق دوباره نفس آنان به بدن حیوان متناسب با اخلاق و ملکات وجودی آنهاست، حال آنکه، فرض دیگری نیز در این مورد مطرح است که اساس استدلال شهرزوری را سست میکند؛ بدین‌بین که، افراد شقی بعد از مرگ وارد عالم مثال شده و متناسب با رذائل و ملکات وجودی خویش، دچار عذاب گردند، بدون اینکه نیازی به تعلق دوباره نفس آنان به بدن حیوانی دیگر در عالم ماده باشد. شهرزوری نیز به عالم مثال و ورود شقاوتمندان به مراتبی از آن باور دارد (همان: ۴۶۵). بنابراین از این حیث، مبانی او گرفتار تناقض درونی است، زیرا باور به عالم مثال و تحقق پاداش یا عذاب در آن، با تناسخ و انتقال نفوس میان بدنهای مختلف برای عذاب دیدن، منافات دارد. بنابراین متصل شدن نفوس برخی از افراد انسانی به عالم مثال، هیچ ملازمه‌یی با اثبات تناسخ و وقوع آن ندارد، بلکه در تناقض با آن نیز هست.

۱۳۳

ب) استفاده‌یی که شهرزوری از قیاس اولویت در این استدلال برای اثبات تناسخ نزولی کرده، صحیح نیست. اینکه برخی از شقاوتمندان در دنیا به مراتبی از عالم مثال

محمود صیدی؛ نقد نظریه تناسخ و استدلالهای شهرزوری بر اثبات آن بر اساس مبانی ابن سینا ...



متصل میگردند، بدلیل نورانیت نفسانی آنها نیست بلکه برخی افراد شقی، مانند ساحران و کاهنان نیز ممکن است به عالم مثال اتصال یابند (همان: ۴۷۰). بنابراین متصل شدن برخی از افراد شقی ملازمه‌یی با اتصال آنان بعد از مرگ به عالم عقول محض ندارد.

استدلال سوم: پیش از شهرزوری، حکمای مشائی و در رأس آنان، ابن‌سینا، معتقد بودند قوه خیال، مادی است و از اینرو حیوانات را دارای نفس مجرد از ماده نمیدانستند (ابن‌سینا، ۱۴۱۷: ۲۵۹-۲۵۸). شهرزوری میگوید همه حیوانات صامت (یعنی غیرناطق)، دارای نفس مجرد از ماده (مجرد مثالی) هستند. بنابراین عنایت الهی اقتضا میکند که نفوس اینها به بدنهای انسانی منتقل شوند تا به کمالات خاص خویش نایل گردند، زیرا هر موجودی دارای کمالی است که عنایت الهی مقتضی وصول به آن است (شهرزوری، ۱۳۸۳: ۳/ ۵۷۰).^۲ نفوس مجرد حیوانات بعد از قطع تعلق از بدن و مرگ، به بدنهای انسانی تعلق میگیرند تا به کمال و سعادت مختص خویش واصل شوند (همان: ۵۷۲).

نقد: اثبات مجرد بودن قوه خیال، ملازمه‌یی با تعلق این نفوس به بدن حیوان یا انسانی دیگر ندارد، زیرا در این صورت، نفس مجرد وارد عالم مثال میگردد و در عالم ماده، میان بدنهای مختلف انتقال پیدا نکرده و دچار تناسخ نمیشود. از این نظر، قوه خیال دارای کمال مختص خویش است که حکمت الهی مقتضی وصول به آن است؛ یعنی ورود به عالم مثال. نفس ناطقه غایت قوه خیال نیست تا نفس خیالی، بعد از مرگ، به بدن انسانی دیگر تعلق یابد، بویژه اینکه بر اساس برهان ابن‌سینا، در این فرض دو نفس در یک بدن اجتماع خواهند یافت.

نکته اساسی دیگر اینست که ملاک تناسخ صعودی در تعلق نفوس حیوانی به بدنهای انسانی چیست؟ یعنی نفس کدام حیوان باید به بدن شخص خاصی (مثلاً آقای الف) تعلق گیرد؟ در آثار شهرزوری هیچ ملاک یا توضیحی در اینباره ارائه نشده است. از این جهت، نظریه او در مورد تناسخ صعودی از این حیث ابهام اساسی دارد.

استدلال چهارم: افعال و حرکات حیوانات نشان میدهد که دارای نفوس ناطقه‌یی هستند که از انسانها به آنها منتقل شده است. شهرزوری دلایلی چند بر پایه توانایی و قدرت زیاد برخی از حیوانات (همان: ۵۷۴) و ادراک کلیات توسط آنان (همان: ۵۷۵) اقامه مینماید.^۳ بنابراین، خلاصه این استدلال در اثبات تناسخ چنین است: حیوانات نفوس ناطقه دارند؛ نفوس ناطقه حیوانات از انسانها به آنها منتقل شده است. در نتیجه، تناسخ یعنی انتقال نفوس انسانی به حیوانات متناسب با اخلاق و ملکات رذیله، اثبات میگردد.

۱۲۴



سال ۱۴، شماره ۲
پاییز ۱۴۰۲

نقد: بنظر میرسد این استدلال از چند جهت محل مناقشه است:

الف) بفرض پذیرش استدلالهای شهرزوری بر اثبات نفوس ناطقه حیوانات، چه دلیلی بر اثبات انتقال اینگونه نفوس، از بدنهای انسانی به آنان وجود دارد؟ در آثار شهرزوری دربارهٔ مطلب فوق توضیحی داده نشده و دلیلی نیز بر اثبات آن اقامه نگردیده است. میتوان این احتمال را مطرح کرد که بر فرض نفس ناطقه داشتن حیوانات، این نفوس از جانب عقل فعال بر آنان افزوده شده باشد. اگر نفس تناسخ شده به بدنی تعلق گیرد و عقل فعال نیز نفسی را به آن بدن افزوده نماید، دو نفس در یک بدن اجتماع خواهند نمود.

ب) این استدلال در اصل با باور به نظریهٔ تناسخ منافات و تناقض دارد؛ بدین بیان که، بر اساس دیدگاه شهرزوری و سایر معتقدان به نظریهٔ تناسخ، انسانهایی که به مرتبهٔ ادراکات کلیات و نفس ناطقه رسیده‌اند، بعد از مرگ، به عالم نور واصل میشوند (همو، ۱۳۷۲: ۵۲۰). بهمین دلیل، تناسخ مختص نفسی است که به مرتبهٔ ادراک کلیات واصل نشده‌اند و روح آنان بار دیگر به بدن حیوانی متناسب با اخلاق و ملکات تعلق میگیرد. انسانی که به مرتبهٔ ادراک کلیات و نفس ناطقه رسیده است، از اساس مشمول تناسخ و انتقال به بدن حیوانی متناسب با اخلاق و ملکات ردیله نمیشود.

استدلال پنجم: طبق نظریهٔ فلاسفهٔ بزرگ مشائی^۴ و اشراقی، جهل بسیط و مرکب، سبب عذاب و عقاب انسانها بعد از مرگ و قطع تعلق بدنی میگردد. در صورتیکه تناسخ و انتقال نفوس صحیح نباشد، عذاب و عقاب نفوس انسانها بواسطهٔ جهل بسیط و مرکب واقع نمیگردد. نتیجهٔ اینکه، بمنظور گرفتار شدن انسانهای دچار جهل در عذاب الهی، نفوس آنان به بدن حیوانی متناسب تعلق میگیرد (همان: ۵۷۲).

نقد: این استدلال با دو دسته استدلالهای پیشین در مورد مجرد بودن قوهٔ خیال و داشتن نفوس ناطقه در حیوانات، سازگاری نداشته و در تناقض است، زیرا این استدلال داشتن قوای بدنی و جسمانی را در گرفتاری و عذاب ضروری میداند، حال آنکه، مجرد بودن قوهٔ خیال و نفس ناطقه (بیان شده در دو استدلال پیشین)، بمعنای بینبازی از ماده در برخی از ادراکات هنگام تعلق بدنی و عدم نیاز مطلق به بدن و آلات بدنی بعد از قطع تعلق از بدن است. دیگر اینکه، چه اشکالی دارد نفوس دارای جهل، بگونهٔ دیگر دچار عذاب شوند؛ مثلاً در مرتبه‌یی از مراتب عالم مثال، گرفتار عذاب شوند، بدون اینکه نیازی به تعلق دوباره به بدنی حیوانی باشد.

۱۲۵



محمود صیدی؛ نقد نظریهٔ تناسخ و استدلالهای شهرزوری بر اثبات آن بر اساس مبانی ابن سینا ...

استدلال شهرزوری بر اثبات تناسخ صعودی

استدلال شهرزوری در اثبات تناسخ صعودی چنین است: مزاج بدنی انسانی بگونه‌یی است که همه افعال، حرکات و ادراکات را بخوبی و کامل انجام می‌دهد و بهمین دلیل، دارای شریفترین مزاج است (همان: ۵۲۱). از این حیث، شریفترین نفس نیز به آن تعلق می‌گیرد، زیرا نفس شریف به بدن شریف تعلق می‌گیرد. بنابراین، نفس تعلق یافته به بدن انسانی سابقاً مراتب مختلف بدنهای حیوانی را با تردد و انتقال از بدن حیوانی به حیوان دیگر، طی نموده و در نهایت به بدن انسانی تعلق گرفته است (همو، ۱۳۸۳: ۳/۵۶۷).

نقد: استدلال فوق از جهات متعددی مخدوش و قابل نقد است:

الف) در این استدلال، شهرزوری شریف بودن نفس تعلق یافته به بدن انسانی را مستلزم طی نمودن مراتب مختلف ابدان و اجساد حیوانی میدانند، حال آنکه طبق مبانی ابن‌سینا، احتمال دیگری نیز در این مورد می‌توان مطرح نمود؛ بدین بیان که، نفس شریف تعلق گرفته به بدن انسانی، افاضه شده از سوی عقل فعال است، بدون اینکه نیازی به انتقالات متعدد آن در میان ابدان حیوانات متعدد باشد، زیرا نفس انسانی حدوث جسمانی دارد و با استعداد داشتن بدن، عقل فعال آن را به جسم انسانی افاضه می‌کند، بویژه اینکه، شهرزوری نیز به جسمانیة الحدوث بودن نفس ناطقه باور دارد (همان: ۴۷۲).

ب) طبق برهانی که ابن‌سینا بر ابطال تناسخ اقامه کرده، در فرض وقوع تناسخ، دو نفس در یک بدن اجتماع خواهند نمود. این امر نیز با وحدت و تشخیص هر فرد، منافات دارد (ابن‌سینا، ۱۳۶۳: ۱۰۸-۱۰۹). بر اساس استدلال شهرزوری که از انتقال نفوس ناطقه از بدنهای نباتی و حیوانی به بدن انسان سخن می‌گوید، نیز همین محذور، یعنی اجتماع دو نفس در یک بدن، جاری است، زیرا با قابلیت داشتن بدن برای تعلق نفس ناطقه به آن، عقل فعال نفس ناطقه را به آن افاضه می‌کند. اگر نفس ناطقه دیگری نیز از حیوانات به آن بدن انتقال یابد، یک بدن، دو نفس ناطقه خواهد داشت.

ج) شهرزوری در استدلال فوق معتقد به تردد و انتقالات متعدد میان ابدان حیوانی برای تعلق به بدن شریف انسانی است. طبق استدلال دوم ابن‌سینا، این مسئله مطرح می‌گردد که در انتقالات و تعلقات مورد ادعای شهرزوری، باید فوت و مرگ بدن قبلی نفس، مقارن با بوجود آمدن بدن بعدی بوده و از نظر تعداد نیز دقیقاً مساوی باشد. مثلاً میمونها نزدیکترین موجودات به انسانها هستند. طبق استدلال شهرزوری، باید مرگ هر

۱۲۶



میمونی همزمان با تولد یک انسان باشد، درحالیکه چنین امری امکان وقوعی ندارد و احتمالات متعددی در نقض آن مطرح میگردد. مثلاً، ممکن است جنگلی که محل زندگی میمونها باشد، آتش گرفته یا دچار سیل گردد، در این صورت، میمونهای زیادی خواهند مرد، ولی تولد همان تعداد انسان بعید است و امکان وقوع ندارد.

جمعبندی و نتیجه گیری

نظریه تناسخ ارواح از قدیمیترین نظریات و دیدگاههای فلسفی است که برخی از فلاسفه بزرگ باستان، مانند فیثاغورث و افلاطون به آن باور داشته‌اند و این مسئله جزو اعتقادات برخی از ادیان شرقی نیز هست. در پژوهش پیش‌رو به بررسی نقادانه نظریه تناسخ ارواح از دیدگاه شهرزوری طبق مبانی سینوی پرداخته شده است. شهرزوری تناسخ صعودی و نزولی، هر دو را اثبات میکند، ولی دیدگاه او در مورد انتقال نفس از نبات یا جماد به انسان، مختلف و متناقض است. با نظر به مبانی و براهین ابن‌سینا در ابطال نظریه تناسخ، دو محذور تعلق دو نفس ناطقه به یک بدن و عدم امکان اثبات تقارن زمانی و تساوی عددی میان انسان یا حیوانات متولد شده با فوت شده، بر استدلالهای شهرزوری در اثبات تناسخ نیز وارد است. همچنین انتقادات شهرزوری به براهین ابن‌سینا بر ابطال تناسخ درست و کامل نیست.

پی‌نوشتها

۱. بررسی آیات و روایات در این زمینه پژوهشی مستقل میطلبد.
۲. شهرزوری دو استدلال بر اثبات مجرد بودن قوه خیال و نفوس حیوانی اقامه کرده است که مبتنی بر تغییر و تبدل دائمی اجساد حیوانات و انجام برخی از افعال شگفت‌انگیز توسط آنهاست (شهرزوری، ۱۳۸۳: ۳/ ۵۷۲-۵۷۱). بررسی این دو استدلال پژوهشی مستقل میطلبد. نکته شایان توجه اینست که با اثبات مجرد قوه خیال، باور به نظریه تناسخ بیمعنی میگردد. نظریات شهرزوری در اینباره دچار تناقض درونی است.
۳. بررسی و تحلیل استدلالهای شهرزوری بر اثبات نفس ناطقه داشتن حیوانات، نیازمند پژوهشی مستقل است.
۴. طبق نظریه ابن‌سینا، جهل مرکب منشأ عذاب دائمی و شقاوت ابدی است، نه جهل بسیط (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۳/ ۳۲۶).

منابع

ابن سینا (۱۳۶۳) المبدأ و المعاد، تصحیح عبدالله نورانی، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مگ گیل.

_____ (۱۳۷۵) الاشارات و التنبيهات، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

_____ (۱۴۱۷ق) النفس من کتاب الشفاء تصحیح حسن حسن‌زاده آملی، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

_____ (۲۰۰۷م) رسالة فی النفس و بقائها و معادها، تحقیق فواد الاهوانی، پاریس: دار بیلیون.

افلاطون (۱۳۹۸) دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.

بدوی، عبدالرحمان (۱۴۱۳ق) مقدمه اتولوجیه قم: بیدار.

بریه، امیل (۱۳۹۹) تاریخ فلسفه در دوره یونانی، ترجمه علیمراد داودی، تهران: دانشگاه تهران.

سهروردی، شهاب الدین (۱۳۷۵) مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

شهرزوری، شمس الدین محمد (۱۳۷۲) شرح حکمه الاشراق، تصحیح حسین ضیائی تربتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

_____ (۱۳۸۳) رسائل الشجرة الالهية فی علوم الحقایق الربانية تصحیح نجفقلی حبیبی، تهران: مؤسسه حکمت و فلسفه ایران.

Ross, D., (1995). *Aristotle*. London: Routledge.